

A Spragens-based Study of Political Education in the Works of Two Thinkers in Tous: Khaaje Nezaam ol-Molk and Khaaje Nasir od-Din¹

Morteza Shiroudi

Associate Professor, Department of Politics, Islamic Civilization and Religion Research
Center of the Great Prophet (PBUH), Qom, Iran. Dr_Shiroudi@mppe.ir

Abstract

The purpose of the present study is to review political education in the works of Khaaje Nezaam ol-Molk and Khaaje Nasir od-Din based on Spragens theory. The method of study is descriptive-analytic and the results convey that lack of political moderation, lack of statesmanship and a good model for giving jobs which respectively represent disorder, cause of disorder, and features of a society and state free of crisis and lack of effective political education, rely on religion or abhor religion in the political ideas of Khaaje Nezaam ol-Molk. In Khaajavi's structure of political education, the king is in the center of government and kingdom is a divine gift. Therefore, the king's mission is to establish justice, avoid chaos, and punish the violators so that the king and kingdom will sustain. If justice returns, chaos goes away and political instructions will be effective. Khaaje Nasir od-Din Tousi believed that policy of the public, responsibility of the government, and management of welfare are among reasons to sustain a government. In fact, he sought to illustrate methods of survival and extinction of governments both to rulers and people. Thus, he has frankly dealt with what happens in case of having or not having a government and nation. In Khaaje's view, the government's decisiveness in decision making and people's cooperation with them cause the sustenance of a state. Khaaje attempted to teach how to turn a theory into practice in the realm of political action. Indeed, Khaaje was a man of politics in an era replete with political chaos.

Keywords: Khaaje Nezaam ol-Molk Tousi, Khaaje Nasir od-Din Tousi, Political Education, Spragens Model.

1. **Received:** 2022/01/05 ; **Revision:** 2022/02/02 ; **Accepted:** 2022/03/18

© the authors

Publisher: Teacher-Propagator Training Center of Seminaries



<http://tarbiatmotali.ismc.ir/>

بررسی اسپریگنزی تربیت سیاسی در آثار دو اندیشمند طوس: خواجه نظام الملک و خواجه نصیرالدین^۱

مرتضی شیرودی

دانشیار، گروه سیاست، مرکز پژوهشی تمدن اسلامی و دین پژوهی پیامبر اعظم (ص)، قم، ایران.

Dr_Shiroudi@mpite.ir

چکیده

هدف پژوهش حاضر بررسی اسپریگنزی تربیت سیاسی در آثار خواجه نظام الملک و خواجه نصیرالدین است. روش پژوهش توصیفی-تحلیلی بوده و نتایج حاکی از آن است که فقدان اعتدال سیاسی، نبود آیین کشورداری و واگذاری مشاغل که به ترتیب نشانه بی‌نظمی، علل بی‌نظمی و ویژگی جامعه و حکومت مطلوب عاری از بحران و فقدان تربیت سیاسی کارآمد است، در اندیشه سیاسی خواجه نظام الملک بر دین استوار یا از دین‌گریزان است. در ساختار نظام تربیتی سیاسی خواجوی، شاه در رأس حکومت بوده و سلطنت موهبتی الهی است. لذا، رسالت شاه برقراری عدل، ممانعت از آشوب و عقوبت درازدستان است تا شاه و سلطنت باقی بماند و اگر عدل برگردد، آشوب می‌رود و تعالیم سیاسی به بار می‌نشیند. خواجه نصیر طوسی سیاست‌ورزی جماعت، موظفیت دولت و تدبیر معیشت را از عوامل ماندگاری حکومت می‌دانست، در واقع او درصدد بود شیوه‌های بقاء و فنای دولت را هم به حاکم و هم به مردم نشان دهد. لذا، با صراحت از آنچه به بودن و نبودن دولت و ملت منجر می‌شد، پرداخته است. از نظر خواجه، جدیت دولت در تصمیم‌گیری و همراهی مردم با آنان، از عوامل پایداری دولت است. خواجه کوشید در صحنه عمل سیاسی به دیگران بیاموزد که چگونه می‌توان نظر را به عمل درآورد. در واقع، خواجه مرد سیاست در دورانی مملو از هرج و مرج سیاسی بود.

کلیدواژه‌ها: خواجه نظام الملک طوسی، خواجه نصیرالدین طوسی، تربیت سیاسی، الگوی اسپریگنزی.

۱. تاریخ ارسال: ۱۴۰۰/۱۰/۱۵؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۰/۱۱/۱۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۲۷

© the authors

ناشر: مرکز تربیت معلم مبلّغ

۱. مقدمه

ابو علی حسن بن علی، معروف به خواجه نظام الملک در سال ۴۰۸ ق. در قریه نوغان طوس به دنیا آمد. وی فرزند ابوالحسن علی بن اسحاق از زمین‌داران و مأموران دولتی بود. خواجه در شهر طوس مقدمات علوم عقلی و نقلی را فراگرفت و پس از تکمیل آن در دیگر شهرهای خراسان و به تشویق پدر، جهت یافتن شغل و مقام، نخست اداره مالی و حکومتی غزنویان را برعهده گرفت و پس از سلطه ترکان سلجوقی بر ایران، به دربار سلاجقه رفت.

اولین پست دولتی او در دربار جدید، کتابت فرزند حاکم سلجوقی چغری بیگ، یعنی الب ارسلان بود. هنگامی که الب ارسلان به پادشاهی رسید، به ابوعلی لقب نظام الملک داد و به دلیل کیاست و صداقت، وی را به مقام وزارت برگزید. وزارت او با مرگ الب ارسلان و در زمان پادشاهی ملکشاه ادامه یافت. این دو شاه، تأسیس و تداوم مدارس نظامیه، فراهم آوردن و اداره سپاه ۴۵۰ هزار نفری و همه امور کوچک و بزرگ را به خواجه سپردند. لذا، قدرتش به حدی افزایش یافت که زمانی که شاه قصد عزل یکی از دوازده فرزندش را کرد، به او نوشت که دولت آن تاج، به این دوات بسته است. هرگاه این دوات برداری، آن تاج بردارند (طباطبایی، ۱۳۷۵، ص ۵) سرانجام، خواجه در سال ۴۸۵ ق. در نهاوند توسط یکی از فداییان اسماعیلیه کشته شد.

خواجه نصیرالدین اندیشمند دیگر خراسان در سال ۵۹۸ ق. در طوس به دنیا آمد و در کودکی قرآن، قواعد زبان فارسی و عربی، معانی و بیان را نزد پدر فراگرفت و در جوانی در نیشابور و ری، فلسفه، کلام، فقه، منطق، ریاضی و نجوم آموخت. پس از آن و بیش از بیست سال در قلعه‌های اسماعیلی قهستان و الموت به کار تحقیق، نویسندگی و منجمی پرداخت. گرچه به دلیل ظلم اسماعیلیان بر مردم، از زیستن در قلاع آنان ناخشنود بود، ولی این قلاع به وی کمک می‌کرد تا به دور از تهاجم سیل‌آسای مغولان، کتاب بنویسد و ستارگان را رصد کند. با سقوط اسماعیلیان، خواجه، منجم هلاکوخان مغول شد و در این جایگاه توانست هم مغولان را به فتح بغداد و انقراض عباسیان سنی بکشانند و هم شیعه امامیه را در ایران و عراق بگسترانند. وی با کشف حالات ششگانه در مثلث قائم الزاویه، احداث بزرگ‌ترین رصدخانه اسلامی در مراغه، قوام بخشیدن به فلسفه مشاء ابن سینا، مسلمان ساختن و تصدی وزارت هلاکوخان و نجات جان هزاران شیعه از تیغ مغولان، به شخصیت پرآوازه دوران خود تبدیل شد. از جمله آثار سیاسی وی، خلافت‌نامه، رساله امامت، نصیحت‌نامه و اخلاق ناصری است. وی سرانجام در سال ۶۷۲ ق. درگذشت و در کاظمین عراق مدفون شد (محمد شریف، ۱۳۶۵، ج ۱،

ص ۸۰۵).

۲. پیشینه تحقیق

فرضی (۱۳۹۶)، در پژوهشی با عنوان بررسی اندیشه‌های ابن سینا، خواجه نصیرالدین طوسی و علامه طباطبایی، موضوعاتی چون تربیت سیاسی، روش‌های تربیت اخلاق سیاسی، اصول تربیت عرفانی، اصول تربیتی، مراحل تعلیم و تربیت در سیاست، اهداف تعلیم و تربیت، ویژگی‌های معلم و زمامدار سیاسی را از منظر این سه اندیشمند مورد بررسی قرار داده است.

به جز اثر مذکور، اثر دیگری درباره تربیت سیاسی از دیدگاه خواجه نصیرالدین یافت نشد. پژوهش حمیدی (۱۳۹۰)، با عنوان تعلیم و تربیت از نظر خواجه نصیرالدین طوسی، از دیگر منابع مرتبط با پژوهش حاضر است.

درباره خواجه نظام الملک طوسی نیز اثر مستقلی که به تربیت سیاسی پرداخته باشد، یافت نشد. اما آثاری نزدیک به تربیت سیاسی در نگاه خواجه نظام وجود دارد، از جمله، پژوهش سبزواری (۱۳۹۳)، با عنوان بررسی آرای تربیتی سیاست‌نامه خواجه نظام الملک طوسی.

آثاری هم به مقایسه این دو اندیشمند طوس پرداخته‌اند، مانند: پژوهش پورملایی (۱۳۹۷)، با عنوان جایگاه اعتدال در منظومه فکری خواجه نظام الملک و خواجه نصیرالدین طوسی.

در مجموع باید گفت، هیچ یک از آثار پژوهشی موجود به بررسی تحلیلی تربیت سیاسی از دیدگاه خواجه نظام الملک و خواجه نصیرالدین طوسی بر اساس روش اسپریگنز نپرداخته‌اند. از این جهت، پژوهش حاضر دارای نوآوری می‌باشد.

در مورد تربیت سیاسی، آثاری به صورت مستقل موجود است، از جمله: صالحی (۱۳۸۲)، در پژوهشی به بررسی تعاریف تربیت سیاسی از دیدگاه اندیشمندان داخلی و خارجی متقدم و متأخر پرداخته است.

دانشگر و همکاران (۱۳۹۳)، در پژوهشی با عنوان تربیت سیاسی از دیدگاه اسلام، به بررسی مبانی تربیت سیاسی چون توحید-محوری، فطرت-محوری و اخلاق‌مداری پرداخته است.

وگان (۱۳۹۸)، در کتاب تربیت سیاسی در اندیشه هابز، دیدگاه توماس هابز را در مورد تربیت سیاسی و ابعاد آن بررسی می‌کند.

چارچوب نظری پژوهش حاضر از کتاب روش فهم سیاسی اثر توماس اسپریگنز استخراج شده است (اسپریگنز، ۱۳۸۲).

۳. چیستی تربیت سیاسی

به باور جان الیاس^۱ تربیت سیاسی یعنی پرورش فضایل، دانش و مهارت‌های مورد نیاز برای مشارکت سیاسی و آماده کردن اشخاص برای مشارکت آگاهانه در بازسازی آگاهانه جامعه خویش است. او کوشید با بیان اهداف تربیت سیاسی چون تربیت شهروندان، گزینش رهبران سیاسی، ایجاد یک همبستگی سیاسی، حفظ قدرت سیاسی و اجتماعی کردن افراد برای نظام‌های سیاسی موجود و تربیت شهروندی، بر تعریفی که از تربیت سیاسی ارائه کرده، تاکید کند (الیاس، ۱۳۸۵، ص ۱۷۹).

محمد طحان تربیت سیاسی را ایجاد، تأسیس و رشد شخصیت سیاسی انسانی می‌داند که تحت پرورش قرار دارد، تا جایی که با فرهنگ حقیقی سیاست تناسب پیدا کند. همچنین تربیت سیاسی به معنای تقویت بینش انسان است، به صورتی که اهل نظر و تحلیل شود و توانایی تحصیل و کسب بینش سیاسی مستقل را برای خود بیابد. همچنین به معنای تقویت بنیه سیاسی انسان است، به نحوی که قدرت و توانایی فعالیت و مشارکت سیاسی را در جامعه با تمام اشکال و عناوین موجود که به ایجاد تغییر و تحول بهتر بیانجامد، هم به دست آورد و هم آن را بگستراند (محمد طحان، ۱۳۸۵، ص ۵۶).

شهید مطهری تربیت سیاسی را از شاخه‌های حکمت عملی در حوزه تدبیر مدن قرار می‌دهد و بیان می‌کند که آنچه حکمت عملی نامیده می‌شود، اندیشه‌هایی است که خود اجتماعی بشر برای وصول به کمالات و اهداف خود می‌آفریند (مطهری، ۱۳۹۰، ص ۳۶). اما به اعتقاد پژوهش حاضر، تربیت سیاسی بیان و انتقال تعالیم و اندرزهای سیاسی به منظور القای عقاید و رویکردهای دلخواه در مردم و کارگزاران یا هر کس یا هر گروهی است که در معرض آن قرار می‌گیرد. تربیت سیاسی می‌تواند مفید یا مضر باشد. ملاک مفید یا مضر بودن، منافع ملی یا مصالح دینی و هر چیز دیگری است که متناسب با جامعه هدف بوده و لزوماً هر کسی که در معرض تربیت سیاسی قرار می‌گیرد، به منزله مشارکت یا فعال شدن وی در امور سیاسی جامعه نیست. در واقع، تربیت سیاسی، زمینه و فرصت کسب دانش سیاسی را فراهم می‌کند و قدرت درک و تحلیل سیاسی را ارتقاء می‌دهد که گاه به مشارکت، گاه به گوشه‌گیری، گاه به همبستگی و گاه به انزوای طلبی و احتیاط‌گرایی سیاسی می‌انجامد.

آنچه در بخش آخر تعریف تربیت سیاسی گفته شد، تعریف مختار نگارنده از تربیت است. اجزاء و محتوای این تعریف، مبنای مطالب پیش‌رو است.

1. John Elias

۴. چارچوب نظری اسپریگنز

نظریه سیاسی در پاسخ به بی‌نظمی‌ها و یا آشفتگی‌های اجتماعی شکل می‌گیرد. توماس اسپریگنز در تأیید این ادعا گفته است:

اکثر نظریه‌پردازان سیاسی، پژوهش خود را با مشاهده بی‌نظمی در جامعه سیاسی آغاز می‌کنند. مشاهده نادرستی مشکل فکری ایجاد می‌کند و ناهنجاری‌هایی را نشان می‌دهد که نیاز به توضیح دارد، در عین حال مشاهده نادرستی انگیزه ملموسی است که انسان را وادار به یافتن راه‌حل می‌کند. مشاهده بی‌نظمی، هم عقل و هم احساس را به حرکت می‌اندازد (اسپریگنز، ۱۳۸۲، ص ۷۷).

معضلات، مشکلات و بحران‌های سیاسی و اجتماعی و... اندیشمند را به تحرك وامی‌دارد تا فکری برای حل این مشکلات بنماید و برای نظریه‌پرداز سیاسی قطعاً مشکلات و بحران‌های سیاسی - اجتماعی، از اهمیت برخوردارند. در واقع «نظریه‌پرداز از بحران‌های سیاسی که جامعه با آن درگیر است، آغاز می‌کند» (اسپریگنز، ۱۳۸۲، ص ۳۹). بعد از اینکه مشکل شناسایی و مشخص گردید، نظریه‌پرداز نمی‌تواند بی‌تفاوت باشد و شناسایی مشکل آغاز راهی است که باید طی شود تا به حل مشکل برسد. اینک پس از شناسایی و درك و فهم مشکل، باید ریشه مشکل را پیدا کند.

اگر شخصی اوضاع سیاسی را که در آن زندگی می‌کند، به نحوی نامنظم تشخیص دهد، معنایش این است که نظامی مرتب و درست وجود دارد (اسپریگنز، ۱۳۸۲، ص ۱۱۹) که معایب و بحران‌ها و مشکلات این نظام را نداشته باشد و در اینجا است که اندیشمند سیاسی وارد بازسازی جامعه بر اساس شناخت جامعه آرمانی می‌شود، در جامعه آرمانی، مشکلات و بحران‌های موجود در این جامعه وجود ندارد. نظریه‌پرداز با استفاده از واقعیات دنیای سیاسی، به بازسازی جامعه آرمانی و رفع مشکلات و بحران‌ها می‌پردازد. البته منظور از جامعه آرمانی در اینجا جامعه بدون مشکلات و نارسایی‌های موجود از دیدگاه نظریه‌پرداز سیاسی است.

نظریه‌پرداز سیاسی پس از درك مشکل و شناسایی علت و بدنبال آن ترسیم جامعه آرمانی که فاقد مشکلات جامعه کنونی است، به مرحله آخر کار که راه درمان می‌باشد، می‌رسد و راه درمان بر اساس مشکلات اتخاذ می‌گردد و با نگاه به جامعه آرمانی درصدد یافتن راهی برای از بین بردن مشکلاتی است که جامعه کنونی با آن درگیر است. در این روش، ترتیب مراحل به این شرح است: مشاهده بی‌نظمی، تشخیص علل آن، تصویر جامعه آرمانی و ارائه راه‌حل (اسپریگنز، ۱۳۸۲، ص ۴۱). روش فهم سیاسی یا چارچوب نظری اسپریگنز دارای چهار مرحله مشاهده بی‌نظمی، تشخیص علل آن، تصویر جامعه

آرامانی و ارائه راه وصول به مدینه فاضله است، اما نزدیک بودن مرحله سوم و چهارم از حیث مفهومی و محتوایی و نیز دشواری در تفکیک این دو در عرصه عمل سیاسی، نگارنده را برآن داشته است این دو را در هم ادغام کرده و این ادغام را تحت عنوان مرحله بازسازی وضع مطلوب ارائه کند.

امروزه از نظریه یا روش فهم پدیده‌های سیاسی اسپریگنز تنها برای تشریح بی‌نظمی در نظام سیاسی، تبیین علل، تصویر وضع مطلوب و راه وصول به یک وضع آرامانی استفاده نمی‌شود. شاید زمانی که اسپریگنز چنین چارچوبی را برای تجزیه و تحلیل پدیده‌های سیاسی مطرح ساخت، منظور و هدف وی چیزی فراتر از نظام سیاسی نبوده است، اما اینک از آن برای آنالیز اغلب مسائل و مطالب سیاسی سود می‌برند. بنابراین، اگر وجود بی‌نظمی در تربیت سیاسی دوره خواجه‌گان طوس را یک بحران تلقی کنیم، بی‌تردید (به اعتقاد نگارنده) از روش فهم سیاسی توماس اسپریگنز می‌توان برای تحلیل و تشخیص علل آن، ارائه تصویر یک وضع آرامانی در تربیت سیاسی و راه‌های وصول به یک تربیت سیاسی مطلوب استفاده کرد:

۵. تربیت سیاسی و مشاهده بی‌نظمی

نگارنده از بی‌نظمی تربیت سیاسی که دو خواجه دو طوس با آن در دوران حیات خویش روبه‌رو بوده‌اند که در یکی به تدوین کتاب سیاست‌نامه و در دیگری به نگارش کتاب اخلاق ناصری منجر شد، فقدان اعتدال سیاسی دولت‌مردان و ناآگاهی‌های سیاسی مردم را برمی‌گزیند و آن دو را نشانه‌هایی از بی‌نظمی در تربیت سیاسی زمانه تلقی می‌کند:

۱. اگر اعتدال را به معنای میانه‌روی بدانیم و آن را به هر چیزی که در موضع خویش قرار ندارد، پیوند بزنیم، فقدان از نظر خواجه نظام المک طوسی، از بی‌نظمی‌های زمانه در تربیت سیاسی حکایت می‌کند که به وفور در کارگزاران دیده می‌شد. لذا، بر آن بود که تحقق امنیت، مشروط به اجرای همان اعتدال و عدالت است. از این‌رو، اوریشه ناامنی و آشوب‌ها را در بی‌عدالتی می‌یافت: «طایفه شریفان و عالمان چون امید از دولت بردارند، بدسگال [بداندیش] دولت می‌شوند و عیب‌های عاملان، دبیران و نزدیکان پادشاه را به سمع شاه نرسانند، بلکه یکی از میان خویش که سپاه و خواسته دارد، پیش دارند و بر پادشاه شورش کنند و مملکت به آشوب کشند (خواجه نظام الملک، ۱۳۷۰، ص ۳۲۰).

به باور خواجه نظام، امید شریفان و عالمان از آن رو از دولت قطع می‌شود که دولت از مرز اعتدال خارج شود و به آنان که اهل علم، فضل، مروت و شرف هستند، توجه نکند و سهم‌شان را از بیت‌المال نپردازند. با اینکه مستحق و شایسته ارائه نظرند، به ایشان و نظرشان توجهی نمی‌شود و بر جای آنان اهل

جهل را بنشانند. در واقع، این افراد محروم و بی نصیب، بر دولت می‌شورند تا داد خویش بستانند (همان، ص ۴۹). پس در نگاه خواجه، ارزش عدالت تنها به آن نیست که وجودش مانع از شورش علیه حکومت و دولت شود، بلکه اگر پادشاه عادل باشد، گماشتگان و لشکریان او هم به عدالت رفتار می‌کنند که حاصل آن، آسودگی خلق خدا و برخوردار شدن آن‌ها از مواهب و مزایای این جهان و جهان پس از مرگ است. لذا، پادشاه آرمانی خواجه، فقط، پادشاه این جهان نیست، بلکه او سلطانی است که دستی در کار این جهان دارد و با دستی دیگر، از آسمان مدد می‌جوید و این در صورتی است که شریفان و ناهلان را هر یک در جای خود بنشانند (خواجه نظام الملک، ۱۳۷۰، ص ۲۳). بنابراین، پادشاهی که خواجه ترسیم می‌کند، پادشاهی است که به اعتدال راه می‌رود و راه می‌برد، اما چنین پادشاهی که اعتدال ببخشد، در دسترس نیست. به نظر می‌رسد نبود عدالت و امنیت همان معضلی است که خواجه نظام همواره و به طرق مختلف آن را به رخ می‌کشد، چون بدون تبیین مسأله که همان فقدان تربیت سیاسی است، نمی‌توان علت آن را یافت. لذا، از این‌رو است که: «[پادشاه] با خصمان جنگ چنان کند که آشتی را بر جای بماند و آشتی چنان کند که جنگ را بازگذارد و با دوست و دشمن چنان پیوندد که تواند گسست و چنان گسستی که تواند پیوست و نه همواره خوش باشد و نه به یک باره ترش روی چون یک چندی شکار و به تماشا مشغول باشد، گاه‌گاه نیز به شکر و صدقه و نماز شب و روزه و به خیرات مشغول گردد تا هر دو جهان دارد (همان، ص ۲۲۵).

خواجه در چنین وضعی به پند می‌پردازد، اما این اندرز، تأکیدی از زاویه دیگر بر وجود بحران تربیت سیاسی است. لذا می‌گوید: «پادشاهان بیدار و وزیران هوشیار، به همه روزگار هرگز دو شغل یک مرد را نفرموده‌اند و یک شغل دو مرد را» (همان، ص ۲۲۳). بر عنصر اعتدال تکیه دارد و باز به این جهت است که با لحنی بی‌پرده، تمرکز قدرت را به شدت مورد انتقاد قرار می‌دهد و با سپردن ده شغل به یکی و بی‌شغل ماندن نه نفر دیگر، به مخالفت برمی‌خیزد و آن را نشانه نادانی و بی‌کفایتی وزیر و عامل فساد و زوال حکومت پادشاه می‌داند. در واقع، سپردن مناصب و مشاغل گوناگون به افراد معدود، معطل و محروم گذاشتن شمار بسیاری از مردم از شغل دلخواه و در خور شأن بوده و این از عدالت و اعتدال به دور است. به علاوه، خواجه به جنبه دیگری در مسأله میانه‌روی دولت اشاره می‌کند، اینکه، پرگویی دولت‌مردان را به یاوه‌گویی، و نه گزیده‌گویی دچار می‌کند که حاصل آن، از دست رفتن اعتبار و اقتدار دولت است.

دولت‌مردانی که به جای مشاوره، تصمیم‌گیری و اجرای آن، هم خویش را در برپایی مجالس و

انجام برنامه‌های نمایشی که مصداقی بر یاوه‌گویی است، می‌گذارند، وقت خود و مردم را ضایع می‌کنند و فرصت‌های استثنایی را برای عمران و آبادانی تباه می‌سازند (همان، ص ۲۱۳).

اعتدال‌ورزی، سخن بیشتر اندیشمندان در تربیت سیاسی مسلمانان از جمله خواجه است. فقدان اعتدال، بی‌نظمی می‌آفریند و این بی‌نظمی نیز در نوع خاصی از تربیت سیاسی که لازمه هر حکومت، در هر دوره است را مختل می‌کند، از این‌رو، تأکید این اندیشمندان بر عدالت، تنها به جهت معرفی یک روش حکومتی نیست، بلکه به پیامدهای اعتدال‌گرایی هم توجه دارند که یکی از این پیامدها، آسایش ملت و دیگری، بقای دولت است. البته مفهوم اعتدال، عمیق‌تر از آن است که خواجه به آن اشاره می‌کند. مثلاً یکی از مصادیق اعتدال سیاسی آن است که شیعه و سنی با هم در سرزمینی که در آن ساکن هستند، به‌کار گرفته شوند، شیوه‌ای که خواجه علی‌رغم تأکید بر اعتدال، همیشه به آن و موارد مشابه بی‌توجه ماند و این نشان‌دهنده فاصله همیشگی حرف و اقدام سیاسی است که یکی در گستره‌ای از آرمان‌گرایی و دیگری در محیطی از واقع‌گرایی قرار دارند. این موضوع مؤید آن است که خواجه علی‌رغم تلاش برای طرح مسأله، خود، مسأله و مسائل دیگری آفریده است!

۲. خواجه نصیرالدین طوسی از زاویه دیگری، بی‌نظمی‌های ناشی از فقدان تربیت سیاسی را به تصویر می‌کشد. به عقیده نگارنده، تعیین وظایف سیاسی مردم از سوی خواجه نصیر نشان‌دهنده آن است که خواجه، ناآگاهی سیاسی مردم را مسأله‌ای می‌داند که بحران و بی‌نظمی می‌آفریند. لذا، ضرورت دارد که علل آن شناخته شود تا بتوان در راه رفع آن، گام برداشت. از این‌رو:

خواجه نصیرالدین طوسی برای مردم، وظایف سیاسی‌ای قائل بود که آنان باید در مقابل ملک و پادشاه انجام دهند. به عنوان مثال، مردم باید در نصیحت و نیک‌خواهی شاهان و رؤسای خویش بکوشند. در افشای کردارهای نیک و پوشاندن عیب‌های ایشان تلاش نمایند و همواره ثناگوی هر کاری باشند که به وسیله ملوک انجام می‌شود. اما اگر رأی سلطان، متضمن فساد است، با لطف و تدبیر و از طریق امر به معروف و نهی از منکر، شاه را بر وخامت عاقبت اجرای آن، آگاه و به تدریج با ذکر حکایت‌ها و مثل‌ها، آن رأی و نظر را در چشم پادشاه کریه و ناپسند بگردانند و در هر صورت، در حفظ اسرار او کوشش نمایند و هیچ خطا و گناهی را به سلطان نسبت ندهند. در واقع، این همه بایدهای خواجه به مردم، به معنای آن است که این بایدها، نبایدهایی است که وجود دارند و این، همان بحرانی است که خواجه درصدد نشان دادن آن است (طوسی، ۱۳۶۴، ص ۳۱۴).

همچنین مردم باید در حفظ منافع رؤسای خویش بکوشند و در مصیبت‌ها و رنج‌ها، جان و مال

خویش را برای محافظت دین و ملت در اختیار پادشاه قرار دهند و خود را در چشم شاه چنان جای دهند که شاه باور کند با اندک اشاره‌ای مردم مال خود را در اختیار شاه می‌گذارند و یا آن را فدای ملک می‌کنند. اگر چنین شود، مال مردم از طمع شاه در امان خواهد ماند. بنابراین، خواجه توصیه می‌کند مردم در ادای حقوقی که ملوک بر گردن آن‌ها دارند، کوتاهی نکنند، بلکه با گشاده‌دلی به آن اقدام کنند. نگارنده بر آن است که خواجه نصیر به چنین صورتی، فریاد از مشکلی دارد که جامعه با آن روبه‌رو است (همان، ص ۳۱۵) و این رویه یکی از مصادیقی است که تمجید امام خمینی از خواجه نصیر را به همراه آورده است: «خواجه نصیر و امثال نصیر وقتی در این دستگاه‌ها وارد می‌شدند، نمی‌رفتند وزارت کنند، نمی‌رفتند که تحت نفوذ آن‌ها باشند، می‌خواستند آن‌ها را مهار کنند. وقتی که خواجه نصیر دنبال هلاکو رفت، خدمت بسیار ارزنده‌ای کرد؛ چرا که او برای مهار کردن هلاکو و برای کسب قدرت، جهت خدمت به عالم اسلام بود (امام خمینی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۵۴۳).

خواجه با استناد به کتاب آداب ابن المقفع تقاضا می‌کند که: «اگر سلطان تو را برادر خود قرار داد، تو او را ولی نعمت خویش بدان. اگر ملک در نزدیکی تو می‌کوشد، تو هم در تعظیم او سعی فراوان کن. اگر عزیز پادشاه شدی، بر نزدیکان و خادمان قدیمی او پیشی نگیر و بدان، شرط خدمت به ملک، عدم مخالفت با رأی ملوکانه و فرمان‌برداری به اندازه توان و طاقت از او است و به این حقیقت آگاه باش که او سلطان است، پس، شایسته است که تو تابع او باشی. خواجه چنین درصدد تربیت مردم است تا حاصل این تربیت، مدارا کردن با شاه و حفظ کشور باشد» (همان، ص ۳۱۸).

اگر مردمی به والی ظالمی دچار گردند، باید بدانند که میان دو خطر قرار گرفته‌اند: یا با والی ظالم می‌سازند و بر مردم دیگر می‌تازند، یا با مردم همراه می‌شوند و بر والی ظالم می‌شورند. در صورت تحقق حالت اول، دین و مروّت و در حالت دوم، دنیا و نفس خویش را هلاک خواهند کرد. راه خلاص از این دو خطر، دوری از والی ظالم است، اما اگر والی ظالم نبود، ولی روش او مورد رضایت مردم نباشد، مردم چاره‌ای جز وفادار ماندن او ندارند، تا اینکه خداوند راه نجاتی فراهم آورد. خواجه تحت هیچ شرایطی بی‌نظمی موجود را تشدید نمی‌کند. اگر وضع ناامنی وجود دارد، باید به مردم آموخت که آن را تشدید نکنند. بنابراین، نمی‌توان تعالیم سیاسی خواجه را تنها موعظه‌ای بیش دانست! (همان، ص ۳۱۹؛ شیرودی، ۱۳۸۳، ص ۱۲۳).

۶. تربیت سیاسی و علل بی‌نظمی‌ها

فقدان اعتدال و عدالت و فقدان آگاهی‌های سیاسی مردم، تنها دو نشانه از ده‌ها نشانه و نمونه‌ای

است که خواجهگان طوس آن را به مثابه وجود بی‌نظمی متأثر از نبود تربیت سیاسی معرفی کرده‌اند، اما ریشه این بی‌نظمی‌ها کجاست؟ یا علل آن چیست؟ در ادامه دو نمونه از ده‌ها نمونه موجود در آثار خواجهگان طوس بررسی می‌شود:

۱. خواجه در سیرالملوک می‌آموزد و می‌آموزاند که چگونه می‌توان به ارائه‌الگوی برای مدیریت سیاسی و آیین‌کشورداری پرداخت. او در این اثر، تجربه و تفکر سیاسی‌اش را به هم می‌آمیزد و راه و روش‌هایی را به شرح زیر برای اداره ملک و کشور پیشنهاد می‌کند.

الف. مشاورت: خواجه دوست می‌داشت مردم اینگونه تربیت شوند که: هرگاه پادشاه را کار مهمی پیش آید، با پیران و اولیای دولت خویش مشورت کند، به حدی که همه آن‌ها، سخن خویش بگویند تا رأی صواب و درست از آن هویدا و پدیدار گردد و البته رأی و تدبیر صواب آن است که عقل همگان بر آن متفق آید (همان، ص ۳).

ب. قضاوت: خواجه شاه را اینگونه پند می‌داد که: باید احوال قاضیان مملکت خویش بداند و هر کدام از قضات، عالم، زاهد و کوتاه‌دست باشد، نگاهش دارد و دیگران را معزول کند و کار وی را به دیگری که شایسته است، بسپارد و به هر یک از آنان به اندازه کفاف، حقوقی تعیین کند تا به خیانت ناچار نشود (همان، ص ۶).

ج. زنان و جوانان: زن‌ها تنها در تولیدمثل و استمرار نسل، صاحب نقش هستند و بس و فراتر از آن، اگر وظیفه‌ای به زنان سپرده شود، جز تباهی به ارمغان نمی‌آورند. لذا، پنهان و پوشیده بودن زن، سبب سلامت وی و مردان است، حتی، همسر حاکم باید اینگونه باشد، زیرا اگر همسر حاکم پوشیده و مستور نباشد، در عزل و نصب‌ها و در صلح و جنگ‌ها و در یک کلام در اداره ملک، دخالت می‌کند (همان، ص ۱۳). به جوانان نباید روی خوش نشان داد، حتی باید به تحقیر کسانی پرداخت که کارهای مهمی به جوانان می‌سپارند، چون حاصل سپردن کار به جوانان، بروز خطاهای بسیار بوده و از این‌رو بهتر است که در به‌کارگیری جوانان احتیاط شود و هرچه این احتیاط بیشتر باشد، بی‌خطرتر خواهد بود (همان، ص ۳۶). اگرچه آنچه خواجه درباره زنان و جوانان تعلیم داده است، با دانستی‌ها و عقاید امروزی، مغایر است، اما پندی قابل قبول در آن دوره است.

د. تبلیغات: از آموزش‌های خواجه این است که: چنانچه خبر دادخواهی شاه در ملک پراکنده شود و دادخواهان هفته‌ای دو روز، پیش شاه بروند و سخن خویش بگویند، همه ظلم‌ها می‌شکنند و دست‌های تعدی و تجاوز کوتاه می‌شود و کسی جرأت نمی‌کند که به بیداد پردازد و به جان و مال مردم دست دراز

کند، زیرا از عقوبت آن می‌هراسند (همان، ص ۴۰).

ه. **اطلاعات و نظارت:** باید که همیشه به همه اطراف و اکناف ملک و کشور، جاسوسان بروند تا از بازرگانان، سیاحان، صوفیان، درویشان و غیره، خبر آورند. به این سان، شاه از موافقت و مخالفت والیان و گماشتگان و نیز، از قصد دشمن به حمله و یا حرکت آن به سوی ملک خویش، آگاه می‌شود (همان)، و نیز، به هر شهر، محتسبی باید گماشت تا ترازوها و نرخ‌ها را کنترل کند و از خرید و فروش آگاه باشد و مانع از هرگونه سستی و کاهلی در بازار شود و نیز، از غش و خیانت ممانعت آورد و اگر غیر از این باشد، مردمان و درویشان در رنج افتند و هلاک شوند (همان).

و. **اجرت:** هر که از خدمت‌کاران، خدمتی پسندیده کرد، باید که در وقت مناسب، اجرت کار خویش بیابد و آنکه تقصیری دارد و سهوی انجام داده است، به اندازه گناهش، کیفر یابد تا رغبت بندگان به خدمت زیاد گردد و ترس گناهکاران از مجازات گناه بیشتر گردد (همان).

ز. **شیعه‌ستیزی:** خواجه، دوران طغرل و آلب ارسلان را ارج می‌نهد و می‌ستاید، از آن رو که اگر کسی در آن روزگار برای خدمت به دستگاه حکومتی روی می‌آورد، ابتدا از او می‌پرسیدند، از کدام شهری و به چه مذهبی؟ اگر پاسخ می‌داد: حنفی و یا شافعی‌ام و از خراسان و ماوراءالنهر سنی‌نشین آمده‌ام، قبولش می‌کردند و اگر می‌گفت: شیعی‌ام و از قم و کاشان آمده‌ام، به او می‌گفتند: برو که ما مارکشیم، نه مار پرور! خواجه با اینگونه سخن گفتن به پادشاهان می‌آموزد که از شیعیان در حکومت خویش تبری جویند (همان). توصیه‌های خواجه در ملک‌داری، توصیه‌هایی دور از آرمان‌های فرهنگی و اعتقادات مذهبی است و تنها تصویرهایی کوتاه و بلند، دور و نزدیک، مهم و گویا به دست می‌دهد که خواه و ناخواه واقعیت‌هایی از عالم سیاست را نشان می‌دهد. شیعه‌ستیزی او در همین عرصه قابل تحلیل است. در واقع، ستیز او با شیعه از یک‌سو تابلویی از واقعیت آن دوره است و از سوی دیگر، در تضاد با آموزه‌های دینی قرار دارد (شیرودی، ۱۳۹۳، ص ۱۳۴).

خلاصه اینکه، در دستگاه معنایی تربیت سیاسی خواجه نظام الملک، اگر شاه با اهلش مشاوره نکند و مشاوره آنان را به‌کار نگیرد، اگر شاه بر کار قضات مراقبت نوزد و بر عدالت کارشان اطمینان نیابد، اگر بر رفتار، آمد و شد زنان، آگاه نباشد و بر آن کنترل نداشته باشد، اگر جوانان ناپخته و خام را به‌کار بگیرد، یا مانع از به‌کارگیری آنان نشود، اگر به دادخواهی مردم اهتمام نکند، اگر اطلاعات رسیده را راست‌آزمایی نکند، اگر بر امور مردم محتسب نگمارد و در پرداخت اجرت صاحبان حق، تعلل کند و... بی‌نظمی ادامه می‌یابد و بحران بی‌نظمی را تشدید می‌کند. در واقع، این باید‌ها و نبایدها از یک طرف،

تربیتی را می‌سازد که بی‌نظمی سیاسی را پدید می‌آورد و از سوی دیگر، ریشه و علل تربیت ناقص سیاسی مردم و ملوک است.

۲. خواجه نصیرالدین بر آن بود: همانگونه که مردم نسبت به حاکم وظایفی دارند، حاکم نیز در قبال مردم، وظایفی دارد. چنانچه این وظایف از سوی طرفین به درستی به اجرا درنیاید، جامعه را با بن‌بست سیاسی مواجه می‌کند. لذا، خواجه این وظایف را می‌آموزاند تا ضمن برطرف کردن علل آن، راهی برای حل بحران پیدا کند. وظایف کلی حاکم به این شرح است.

الف. حاکم باید عدالت را در جامعه بگستراند. او در این راه، باید همه مردم را برابر و مکمل هم بداند. لذا، خواجه به پادشاه تعلیم می‌دهد که: بر پادشاه واجب بود که در حال رعیت نظر کند و بر حفظ قوانین معدلت توفّر نماید، چه قوام مملکت به معدلت بود (طوسی، ۱۳۴۱، ص ۸۰). همچنین، حاکم موظف است در تقسیم اموال بین همه افراد جامعه، تساوی را رعایت کند و اگر چنین نکند، جامعه با هرج و مرج یا بی‌نظمی مواجه می‌شود، یا بحران موجود شدت می‌یابد. به بیان دیگر، حاکم باید با مطالعه دقیق حالات، رفتار و عملکرد تک‌تک افراد جامعه، شأن و منزلت هر یک را به اندازه استحقاق و استعدادشان معین سازد.

ب. در دستگاه تربیتی خواجه، پس از عدالت، هیچ فضیلتی بالاتر از احسان و نیکوکاری برای حاکم نیست. منظور از احسان آن است که حاکم علاوه بر میزانی که برای افراد مقرر گردیده، به آن‌ها کمک و هدیه بدهد. البته حاکم باید توجه داشته باشد که احسان دارای شروطی است که یکی از مهم‌ترین آن‌ها این است که حاکم باید زمانی اقدام به نیکوکاری کند که در موضع قوت و قدرت قرار دارد، چرا که اگر حاکم در موضع ضعف، دست به چنین اقدامی زند، حرص و طمع رعایا و زیردستان، افزایش می‌یابد و در نتیجه، جامعه رو به فساد و تباهی می‌رود.

ج. خواجه معتقد بود که همچنان که قوام بدن به طبیعت و قوام طبیعت به نفس و قوام نفس به عقل است، قوام و ثبات کشور به حاکم و قوام حاکم به سیاست و قوام سیاست به حکمت است. همه این امور، تنها در صورتی محقق خواهد شد که در جامعه، قوانین به طور کامل هم از ناحیه مردم و هم از ناحیه حاکمان، دنبال شود و به اجرا درآید. مردم در صورتی تن به قوانین و اجرای آن می‌دهند که حاکمان خود در این راه، پیش‌قدم باشند، یعنی در صورتی که هیچ مسئولی و صاحب مقامی در جامعه به نقض قوانین دست نزنند (همان).

اما وظایف جزئی حاکم کدام است؟ خواجه ضمن برشمردن ده وظیفه جزئی حاکم، هشدار می‌دهد

که فقدان آن بحران‌ساز است. این ده وظیفه عبارتند از: برقراری امنیت، چشم‌پوشی از جاه‌طلبی، چشم‌پوشی از لذائذ شهوی، توجه به فقراء و مستمندان، اتخاذ تدابیر اطلاعاتی و سری، دقت در اخبار و گزارشات رسیده، تشویق و تنبیه کارگزاران و مردم، معاشرت و مشاوره با فضلا و دانشمندان و استمرار در تدابیر امور (دائماً در فکر تدابیر امور جامعه بودن)، کاستن از کارهای شخصی، حتی کارهای ضروری همچون خوردن، آشامیدن، خوابیدن و معاشرت با اهل خانه به منظور خدمت بیشتر به مردم (طوسی، ۱۳۳۵، ص ۳۰۵).

در سیستم تربیتی خواجه نصیر، وظایفی هم برای مردم در قبال حاکم وجود دارد که فراموشی آن در دسرهای سیاسی می‌آفریند، از جمله: تعظیم حاکم، مجاهدت در کسب رضای او، تصدیق اقوال و تزئین آرای ایشان، به دل و گوش و اعضا، سخن والی شنیدن، کتمان اسرار و بحث نکردن (عدم افشای) امور حاکم و والی (همان).

ستمکاری و استبداد شاهانه، تقسیم ناعادلانه ملوکانه، بی‌توجهی شاه به احسان‌ورزی و نیکوکاری و... نظم جامعه را به هم می‌ریزد و مردم و کارگزارانی که از تربیت سیاسی کم بهره‌اند را به غارت، نافرمانی و اخلال در امور وامی‌دارد. خواجه نصیرالدین، فقدان عدالت، نبود احسان، وجود تبعیض و... را ریشه‌های بی‌نظمی سیاسی می‌داند. در واقع، نه حاکم و نه محکوم ناب‌خوردار از فهم و درک لازم در مواجهه با کاستی‌های اجتماعی، موجب دامن زدن به بحران‌ها است. در حقیقت، در نگاه خواجه نصیرالدین، بحران یا بی‌نظمی موجود ناشی از علت‌های مختلفی است که در دو سطح دولت و ملت شکل می‌گیرد، جریان می‌یابد و بحران می‌آفریند.

۷. خواجه‌گان طوس و بازسازی تربیت سیاسی

نگارنده پژوهش حاضر معتقد است که در مرحله سوم انطباق روش فهم سیاسی اسپریگنز بر دیدگاه خواجه‌گان طوس در باب تربیت سیاسی چون دو مرحله پیشین باید به سراغ نمونه‌ها رفت و پس از تشریح نمونه‌ها از قاعده تعمیم مبتنی بر استقراء برای تسری آن در چارچوب قیاس سود جست:

۱. به نظر می‌رسد که خواجه نظام الملک طوسی، واگذاری مشاغل را راهی برای عبور از بحران‌های سیاسی - اجتماعی موجود و بازسازی جامعه می‌داند. او به دنبال گنجاندن این موضوع، در دستگاه تربیت سیاسی خویش است. از این رو می‌گوید: در هیچ روزگاری پادشاه بیدار و وزیر هوشیار، دو شغل به یک مرد و یک شغل به دو مرد نداده‌اند، چون این کار، آثار زیانباری بر حکومت و دولت دارد و بازسازی تربیت سیاسی جامعه را با مشکل مواجه می‌کند، زیرا:

«اگر یک شغل به دو مرد داده شود، این بدان و آن بدین افکنند و همیشه آن کار، ناکرده باقی بماند، زیرا هر دو کس اینگونه می‌اندیشند که اگر من این کار را به درستی انجام دهم، صاحب، کارفرما یا خداوند شغل می‌پندارد که انجام درست کار از من نیست، بلکه از آن دیگری است. در این صورت، اگر صاحب کار (حاکم) از نادرستی کار بپرسد، تقصیر را آن دو بر گردن هم می‌نهند، در حالی که جرم این کار نه بر این است و نه بر آن، بلکه بر پادشاه بی‌کفایت و وزیر بی‌لیاقت است، در عوض، کسی که دو شغل و منصب به یک مرد می‌دهد، باید بداند که یکی از این دو شغل و منصب به درستی انجام نمی‌گیرد و در این مسأله هم بیش از آنکه نادرستی کار ناشی از این و آن باشد، ناشی از حکومت و وزارت است» (همان، ص ۲۰۵).

خواجه اضافه می‌کند: «بدترین دشمن ملک و کشور آن است که ده عمل را به یک مرد دهند و ده مرد را به یک عمل. علامت پادشاه بیدار و وزیر هوشیار آن است که کارها را به اهلش برساند تا ملک و کشور زوال نیابد. اگر چنین نشود، مردم از دولت امید می‌برند و به دنبال مخالف می‌روند و او را بر خویش، حاکم می‌کنند. اگر کارها به مردان ناتوان و یا چند کار به یک نفر سپرده شود و از کسانی که شایسته شغل‌های بزرگ و کارهای سنگین هستند، استفاده نشوند و آنان محروم و بی‌نصیب باقی بمانند، از نظرشان استفاده نگردد و به قدر کفایت، معیشت‌شان داده نشود، روزی پدید می‌آید که پیشکاران پادشاه از اوضاع ملک بی‌خبر شوند و احوال مستحقان به پادشاه نرسد و سرانجام کشور به هرج و مرج می‌افتد و حکومت درهم می‌شکند» (همان، ص ۲۰۶).

در دستگاه تربیتی خواجه و در نظام مطلوب تربیت سیاسی او، شغل را باید به کسی سپرد که هم مذهب حاکم باشد و اگر کسی چنین باشد، ولی از پذیرفتن شغل و منصب اعراض کند، باید به زور، شغلش داد تا کارها سروسامان یابد و رعیت آسوده باشند. اگر شغل به هم‌مذهبان حاکم داده نشود، ترکان سلجوقی، زیان‌ها و مسلمانان رنج‌ها خواهند دید و چنانچه دشمن یا همان نامذهبان، در میان حکومت نباشند، دولت‌مردان بی‌آفت حکومت کنند و اگر کارگزاران در گماردن هم‌مذهبان خود کوتاهی نمایند، فساد، حکومت را در برمی‌گیرد و دیوان از دبیر و شایستگان خالی می‌شود، از این‌رو بود که آلب ارسلان از به‌کارگیری یک شیعی (رافضی) در حکومتش چنان برآشفته که رافضی را تأدیب و بکارگیرنده آن را عتاب‌ها و خطاب‌ها کرد. وی سخنان کارگزارش را که او یک رافضی بیش نیست و آسیبی به حکومت نمی‌زند را جاهلانه خواند، چون بر آن بود که در پی آن یک نفر، کسان دیگر هم رو به حکومت می‌نهند و آنگاه، گسستن آن‌ها میسر نخواهد بود. آلب ارسلان کار کارگزارش را در پست دادن رافضی،

خیانت به پادشاه تلقی کرد و گفت اگر تو هرچه خواهی انجام دهی، پادشاه را شاید دست از احتیاط بردارد و خیانت‌کننده را ابقاء کند (همان).

فراهم آوری شغل از طریق عدم واگذاری دو یا چند شغل به یک نفر و نگماردن دو یا چند نفر بر یک شغل، می‌تواند آرامش بیاورد، امید بیافریند و ناآرامی‌ها را بخواباند، اما نباید از این نکته غافل شد که سپردن مشاغل به پیروان یک مذهب و محروم کردن پیروان دیگر مذاهب از مشاغل و نیز، گماردن افراد یک قبیله، طایفه و خانواده بر مشاغل حساس، تنها در کوتاه مدت قادر است نظامی جدید خلق کند؟! چگونه است وزیر مقتدر سلاجقه خود به آنچه درصدد تعلیم آن بود، عمل نکرده است؟! در واقع، نظام بهینه‌ای که او در تربیت سیاسی می‌آفریند، دارای پارادوکس‌های فراوانی است و این پارادوکس‌ها، کارایی سیستم تعالیم سیاسی خواجه را می‌شکند.

۲. از مؤلفه‌های اساسی و بنیادین دستگاه تربیت سیاسی خواجه نصیرالدین طوسی آن است که از حاکم می‌خواهد که جهت اجرای وظایف کلی و جزئی خویش، به تدبیر و سیاست‌گذاری در امور بپردازد. این تدبیر، جامعه‌ای را می‌سازد که خالی از بحران است:

الف) قضایی: یکی از تدابیر مهم حاکم، تصمیم‌گیری برای مقابله با اصل جرم است. خواجه بر آن بود که حاکم باید تدابیری بیاندیشد که بر پایه آن، کم‌تر به مقابله با جرم و بیشتر به مقابله با اصل جرم پرداخته شود. از نظر او، تدبیری که به از بین بردن جرم در جامعه می‌انجامد، چهار مرحله دارد:

- **حبس:** مجرم در مرحله اول، باید از معاشرت و همنشینی با مردم جامعه منع شود.

- **قید:** باید او را با زنجیر بست تا از لطمه زدن به بدن خویش محروم گردد.

- **نفی:** با تبعید، باید مانع از ورود مجرم به جامعه شد.

- **قتل:** در مرحله چهارم، قتل قرار دارد، اما سیاست حاکم نباید افراط در قتل افراد باشد، بلکه باید بکوشد قتل را در موارد استثنایی به اجرا درآورد و البته قطع عضوی از اعضای مجرم که وسیله شرارت او بوده، بهتر از قتل است، به آن دلیل که اساساً در اینگونه موارد ابتدا باید به مصلحت عموم و جامعه توجه داشته باشد و سپس به شخص مجرم! مصلحت عموم در اینگونه موارد کشتن مجرم نیست، بلکه قطع اعضای آن است (یوسفی‌راد، ۱۳۸۰، ص ۲۴۵). حبس، قید، نفی و قتل راه‌هایی برای نظامی هستند که به هم ریخته و ممکن است به هم ریختگی امپراتوری مغولان منجر گردد.

ب) اطلاعاتی: برای آنکه جامعه بتواند به امنیت کامل و همه‌جانبه دست یابد، حاکم و حکومت باید گروهی را معین کند تا بتواند اطلاعات لازم را از امور دشمن، کسب نماید. بنابراین، تفحص و جستجو

از امور دشمن، آگاهی از تدابیر آن، بهترین و بزرگ‌ترین سلاح درباره دشمن محسوب می‌شود. بهترین راه کسب اطلاعات، اعزام جاسوس به میان دشمن است تا به صورت ناشناس به گفتگو و نشست و برخاست با مردم کشور دشمن پردازد و از این طریق اخبار جمع‌آوری نماید. البته حاکم تا زمانی که اخبار دریافت شده به حد تواتر و یقین نرسیده، نباید بر پایه آن تدبیری بیاندیشد و اقدامی انجام دهد. راه دیگری که بر حاکم گشوده است تا صحت و سقم اخبار را معلوم کند، مشاوری با عقلای قوم است. آن هم عقلایی که به تمام معنا رازدار و توانا بر حفظ اسرار هستند (همان).

ج) نظامی: حاکم باید بداند که جنگ دو گونه است و در هر یک، تدبیر یا تدابیری خاص و ویژه مورد نیاز است. در جنگ تدبیر، حاکم باید افزایش بیداری و هوشیاری مردم، احتیاط و دوراندیشی و به‌کارگیری حيله و فریب در آن باشد. حاکم باید تدابیری را پیشه کند که همه امور اجتماعی به بهانه جنگ تعطیل نشود، در این صورت، نظم رفته باز می‌گردد (طوسی، ۱۳۳۵، ص ۳۱۲). به علاوه:

- در استفاده از نیروهای انسانی و ابزارهای نظامی و به خطر انداختن آن‌ها، احتیاط کامل را در نظر بگیرد.

- از ساختن حصار و خندق بپرهیزد، مگر آنکه اضطراری پیش آید، چراکه اینگونه امور باعث تسلط دشمن می‌شود.
- کسانی که در اثنای جنگ، شجاعت‌هایی از خود نشان داده اند، باید مورد حمایت و تشویق قرار گرفته به دریافت پاداش و جایزه نایل شوند و در حمد و ثنا از رشادت‌های آنان، مبالغه ننماید.
- در طول جنگ، حاکم باید از ثبات و صبر بهره‌مند باشد و از رفتارهایی که همراه با غضب و سبکی است، بپرهیزد.

- در صورتی حمله به دشمن را آغاز کند که به آمادگی کامل دست یافته باشد، اما در جنگ دفاعی، تدبیر آن است که:

- با حيله، نیرنگ، کمین و شبیخون بر دشمن بتازد و آن را به زانو درآورد. این در صورتی است که قدرت مقابله با دشمن را داشته باشد.
- اگر قدرت مقابله با دشمن را نداشت، باید بکوشد با استفاده از مال، حيله و فریب، به صلح دست یابد (همان، ۳۰۷-۳۱۲).

آنچه خواهی در بازسازی نظم فرو رفته می‌گوید و درصدد رفع آن است، با ماهیت امپراتوران مغولی و مردم در سیطره آنان مطابقت دارد و اگر نداشت، او بر مغولان چنان تاثیر نمی‌گذاشت که به حکومت

عباسیان ستمکار پایان دهند. در واقع، در جامعه یا حکومت مطلوبِ خواجه نصیرالدین طوسی جرمی نیست و اگر هست با حبس، قید، نفی و قتل کنترل می‌شود. در واقع، جرم همان مسأله و معضل یا همان بحران و بی‌نظمی سیاسی - اجتماعی است که خواجه می‌کوشد ابعادش را بیاموزاند و جایی برای آن در دستگاه عظیم تربیت سیاسی‌اش بیابد. خلاصه اینکه: جامعه مطلوب خواجه دارای اطلاعات کامل از دشمن است. چنین جامعه‌ای دشمن را می‌شناسد و از افکار و نیاتش مطلع است. به علاوه، این جامعه و حکومت، می‌داند چه موقع بجنگد و چه موقع به صلح تن دهد.

۸. نتیجه‌گیری

۱. فقدان اعتدال سیاسی، نبود آیین کشورداری و واگذاری مشاغل که به ترتیب نشانه بی‌نظمی، علل بی‌نظمی و ویژگی جامعه و حکومت مطلوب عاری از بحران و فقدان تربیت سیاسی کارآمد است، در اندیشه سیاسی خواجه نظام الملک بر دین استوار یا از دین گریزان است. او این سه را منتهی به بقای دولت گره می‌زند و درصدد آموختن این نکته است که تسلسل سه عنصر مذکور به بقای دولت گره می‌خورد. لذا، در دستگاه تربیتی او، نشستن دو روز در هفته شاه که سخن رعیت بی‌واسطه بشنود، امری لازم و واجب است تا بتواند داد بستاند و مهم‌تر از آن، چنانچه در ملک پراکنده شود که پادشاه داد مظلومان می‌ستاند، ظالمان را از ارتکاب ظلم تازه باز می‌دارد، زیرا از عقوبت کار، بیمناک‌شان می‌کند و مهم‌تر اینکه خواجه به پادشاه می‌آموزد که او نباید بنشیند تا مظلوم به دربار او آید، بلکه گاه سوار بر اسب شود و به دیدار مظلومان دور و نزدیک برود و یا خوب در اطراف و اکناف بگردد و نیک ببیند تا مظلوم را بیابد و به دادش برسد. خواجه به حاکم این نکته تربیتی را می‌فهماند که این کار فایده دارد و فایده‌اش این است که اگر در دربار بنشیند تا مظلومان به دیدارش آیند، گاه ظالمان مانع از آمدن مظلومان می‌شوند و اگر در شهر بگردد و ببیند، هیچ ظالمی جرأت نمی‌کند که مانع از تظلم‌خواهی مظلوم در نزد شاه گردد.

خواجه در ادامه تعلیم نحوه داد ستاندن مظلوم، حکایتی را از دوره‌های قدیم نقل می‌کند که اگر حاکمی کم‌شنا بود و بیم آن باشد که صدای مظلوم نشنود و یا کارگزاران خواسته مظلوم را خود با صدای بلند خویش به گونه‌ای دیگر به سمع شاه برسانند، بهتر است شاه دستور دهد مظلوم، لباس به رنگ سرخ به تن کند و با آن لباس به نزد شاه آید یا به هنگام گشت شاه در شهر، مظلومان لباس سرخ به تن کنند تا شاه به راحتی آنان را بشناسد و آن‌ها را به نزد خود فراخواند و از نزدیک، صدای تظلم آنان بشنود. بدین‌سان، هیچ داد ستاندنی از شاه مخفی نمی‌ماند. البته به مظالم نشستن تنها به یافتن مظلوم

خلاصه نمی‌شود، بلکه گاه باید به شهر و کشورش بنگرد و با دقت در آن جستجو نماید تا معلوم گردد کارگزاران به عدل و داد عمل می‌کنند و اگر چنین بود و چنین دید، کارگزاران را در انجام وظایف خویش آزاد بگذارد. با همه ایرادهایی که ممکن است از دریچه عقل شیعی به این نگاه فکری و دستگاه معنایی وجود داشته باشد، اما از هیچ بهتر است و این همان نکته‌ای است که باید به اهمیتش در یک نظام تربیت سیاسی اعتقاد داشت.

خواجه در حکایتی که به «بی‌وقت اذان بگو» و در تلاشی مضاعف می‌کوشد به حاکم بفهماند که راه‌های مختلفی برای دانستن خواسته‌های مردم و بازسازی سیاسی- اجتماعی وجود دارد. او در این حکایت، از امیری سخن می‌گوید که شامگاهی زن جوانی را به زور و کشان‌کشان در جلوی چشم عابران با خود به خانه می‌برد تا با او فساد کند. کسی را یاری مخالفت نبود، چون او امیری زورگو بود. مؤمنی از رهگذران پا پیش نهاد تا زن را از چنگ امیر ظالم رهایی بخشد، اما فایده‌ای نکرد. مؤمن امیدش را برای رهایی زن از دست داد، ناگهان این فکر به ذهنش آمد تا به درگاه خلیفه رود، اما خلیفه شبانگاه کسی را به حضور نمی‌پذیرفت. به مسجدی در نزدیکی دارالخلافه می‌رود و در مناره آن می‌ایستد و اذان سر می‌دهد. خلیفه صدای ناهنگام اذان شنید و متعجب شد. به دستور خلیفه، مؤذن را آوردند و علت اذان بی‌وقت را پرسید. آن مؤمن داستان بگفت. خلیفه امیر را خواست و شدیداً بازخواستش کرد و زن را به خانه‌اش بازگرداند و به مؤمن گفت: هر وقت فساد را دید، به مسجد رود و اذان بگوید تا خلیفه ملتفت تخلف شود و داد مظلوم از ظالم بستاند.

خلاصه اینکه: اعتدال استوار نمی‌شود، مگر اینکه داد ستانده شود. کشور به آیین، اداره نمی‌شود، مگر داد مظلوم از ظالم گرفته شود. مشاغل به درستی توزیع نمی‌گردد، مگر اینکه چشم تیزبین یک دادخواه حاضر باشد. همه این دادخواهی‌ها به شاه می‌رسد، زیرا در ساختار نظام تربیتی سیاسی خواجه‌ای، شاه در رأس حکومت بوده و سلطنت، موهبتی الهی است. لذا، رسالت شاه برقراری عدل، ممانعت از آشوب و عقوبت درازدستان است تا شاه و سلطنت باقی بماند و اگر عدل برگردد، آشوب می‌رود و تعالیم سیاسی به بار می‌نشیند.

۲. خواجه نصیر به گونه‌ای دیگر به بقای حکومت یا بازسازی دولت می‌اندیشید. او سیاست‌ورزی جماعت، موظفیت دولت و تدبیر معیشت را از عوامل ماندگاری حکومت می‌دانست، در واقع او درصدد بود شیوه‌های بقاء و فنای دولت را هم به حاکم و هم به مردم نشان دهد. لذا، با صراحت از آنچه به بودن و نبودن دولت و ملت منجر می‌شد، پرداخته است. از نظر خواجه، جدیت دولت در تصمیم‌گیری

و همراهی مردم با آنان از عوامل پایداری دولت است. به علاوه، مردم باید یاد بگیرند که به انضباط همراه با عدالت عمل کنند، چون در این صورت، به پایداری حکومت کمک کرده‌اند. دولت برای ماندن به دو چیز دیگر هم باید توجه کند: نخست تألیف اولیاء و دیگری تنازع اعداء که این به معنای تولی و تبری‌ای است که در دین ریشه دارد و آن بدان معنا است که دوستی با دوستان و عداوت با دشمنان از تدبیرهای دولت برای ادامه حیات است.

او مرتب تکرار می‌کند که ملک تغلیبی یا پادشاه مستبد به گونه‌ای عمل می‌کند که خوب و نیک را زشت و بد و زشت و بد را نیک و زیبا جلوه می‌دهد و این، تدبیر از کف می‌رباید و منجر به هرج و مرج می‌شود و در شرایط هرج و مرج، تنها انسان‌های شریر بهره می‌برند و انسان‌های درست بهره‌ای از این شرایط نمی‌برند. در تدبیر معیشت به همه توجه می‌دهد: مال‌دوستی دولت را با چالش مواجه می‌کند، از جمله این چالش‌ها آن است که مردم ابزارهای جنگی را کنار می‌نهند و از جنگ دست می‌کشند. نتایج جهاد به ورطه فراموشی سپرده می‌شود. روحیه تلاش به تن‌پروری مبدل خواهد شد. غرور و تکبر در مردم و دولت افزایش می‌یابد. اختلاف و درگیری در بین همگان بالا می‌رود. مردم از هم، دوری می‌گزینند و در مقابل هم قرار می‌گیرند و نیز در انواع شهوات و لذت‌های زودگذر دنیوی غرق می‌گردند. چنین جامعه‌ای هم از خوشبختی باز می‌ماند و هم به سهولت اسیر چنگال دشمن می‌گردد و کسی نمی‌داند کار شایسته در عرصه مُلک و ملک چیست؟

خواجه فقط سخن نمی‌گفت، بلکه کوشید در صحنه عمل سیاسی به دیگران بیاموزد که چگونه می‌توان نظر را به عمل درآورد. در واقع، خواجه مرد سیاست در دورانی مملو از هرج و مرج سیاسی بود.

— منابع —

- اسپریگنزی، ت. (۱۳۸۲). *فهم نظریه‌های سیاسی*. تهران: نشر آگه.
- پورملایی، ر. (۱۳۹۷). جایگاه اعتدال در منظومه فکری خواجه نظام الملک و خواجه نصیرالدین طوسی. تهران: کنفرانس ملی اندیشه‌های نوین و خلاق در مدیریت، حسابداری مطالعات حقوقی و اجتماعی.
- حمیدی، س.ج. (۱۳۹۰). تربیت از نظر خواجه نصیرالدین طوسی. *تحقیقات تعلیمی و غنائی زبان و ادب فارسی*، شماره ۸، ص ۹۱-۱۱۱.
- خمینی، س.ر. (۱۳۷۳). کوثر. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ج ۱.
- خواجه نظام الملک طوسی (۱۳۷۰). *سیاست‌نامه*. به کوشش جعفر شعار. تهران: کتاب‌های جیبی.
- دانشگر، س.ج. و همکاران (۱۳۹۳). *تربیت سیاسی در دیدگاه اسلام*. تهران: اولین همایش علمی پژوهشی علوم تربیتی و روانشناسی آسیب‌های اجتماعی و فرهنگی ایران.
- سبزواری، ع. (۱۳۹۳). *بررسی آرای تربیتی سیاست‌نامه خواجه نظام الملک طوسی*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. تهران: دانشگاه تهران.
- شیرودی، م. (۱۳۸۳). *اندیشه‌های سیاسی مسلمانان*. قم: زمزم هدایت.
- شیرودی، م. (۱۳۹۳). *اندیشه‌های سیاسی در اسلام*. قم: زمزم هدایت.
- صالحی، س.ع. (۱۳۸۲). *تربیت سیاسی*. حضور، شماره ۴۵.
- طباطبایی، ج. (۱۳۷۵). *خواجه نظام الملک*. تهران: طرح نو.
- طوسی، خ.ن. (۱۳۳۵). *رساله امامت*. تهران: دانشگاه تهران.
- طوسی، خ.ن. (۱۳۴۱). *رسم و آیین پادشاهان قدیم راجع به مالیات و مصارف آن*. تهران: دانشگاه تهران.
- طوسی، خ.ن. (۱۳۶۴). *اخلاق ناصری*. تهران: خوارزمی.
- فرضی، ر. (۱۳۹۶). *بررسی اندیشه‌های ابن سینا، خواجه نصیرالدین طوسی و علامه طباطبایی در باب تربیت سیاسی*. تهران: دومین کنگره بین‌المللی جامع علوم سیاسی ایران.
- محمدشریف، م. (۱۳۶۵). *تاریخ فلسفه در اسلام*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ج ۱.
- محمدطحان، م. (۱۳۸۵). *چالش‌های سیاسی جنبش اسلامی معاصر*. ترجمه خالد عزیزی. قم: نشر احسان.
- مطهری، م. (۱۳۹۰). *تعلیم و تربیت در اسلام*. تهران: صدرا.
- وگان، ج. (۱۳۹۸). *تربیت سیاسی در اندیشه هابز*. ترجمه حسین بشیریه. تهران: نشر نی.
- الیاس، ج. (۱۳۸۵). *فلسفه تعلیم و تربیت*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- یوسفی‌راد، م. (۱۳۸۰). *اندیشه سیاسی خواجه نصیرالدین طوسی*. قم: بوستان کتاب.